

## تکنولوژی



گرچه اصطلاحات پدیدار و پدیدارشناسی پیش از هوسرل- بنیانگذار «پدیدارشناسی»- در آثار فیلسوفان دیگری چون دکارت، کانت و هگل دیده می‌شد ولی هوسرل به این اصطلاح، بار معنایی جدیدی بخشید...

گرچه اصطلاحات پدیدار و پدیدارشناسی پیش از هوسرل- بنیانگذار #171; پدیدارشناسی; در آثار فیلسوفان دیگری چون دکارت، کانت و هگل دیده می‌شد ولی هوسرل به این اصطلاح، بار معنایی جدیدی بخشید. از دیدگاه هوسرل، هر پدیداری به آگاهی خاص پیوند خورده است. به بیان دیگر، هر آگاهی به پدیده‌ای خاص تعلق دارد. کار پدیدارشناسی، شناخت، بررسی و تحلیل پدیدارها و آگاهی‌های متعلق به آنهاست. یک پدیدارشناس، نخست تلاش دارد تا از مجموع آگاهی‌ها درباره یک پدیدار #171; اپوخه; (عزل نظر) کند تا پدیدار آنگونه که هست خود را بر وی بنمایاند. پدیدارشناسی پس از هوسرل رشد و گسترش زیادی پیدا کرد و به‌ویژه توسط #171; مارتین هیدگر; ابعاد وسیعی یافت و بعدها فیلسوفانی چون ماکس شرلر، گادامر، ریکور و... بر حجم تاملات پدیدارشناختی افزودند. مطلب حاضر نگاهی اجمالی دارد به پدیدارشناسی هوسرلی.

مسئله معرفت یا اپیستمه همواره از جمله مسائل مهم فلسفه بوده است؛ چالشی که در طول ادوار تاریخ فلسفه، فیلسوفان و اندیشمندان را برآن داشت تا در جهت ایضاح و تبیین آن به ارائه نقطه نظرات و آرای خود بپردازند. تنوع و تشتت آرای در این حوزه آن قدر گسترده است که در قرن نوزدهم برخی از فیلسوفان و اندیشمندان را برآن داشت تا اینگونه بیندیشند که رسیدن به یک نظام متقن فلسفی عملاً غیرممکن است؛ به طوری که فلسفه نه به‌عنوان علم و راه و روشی متقن و محصل به منظور دستگیری بشر و شناخت جهان بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای از بافت‌های ذهنی فیلسوفان تلقی شد که به واسطه همان ویژگی ذهنی‌بودنشان فاقد حجیت و التزام لازم و کافی به منظور معرفت‌بخشی برای انسان بودند.

این در حالی بود که علوم طبیعی نه تنها به صورت حیرت‌انگیزی رو به پیشرفت بود و هر روز دستاوردهای جدیدی را در اختیار بشر قرار می‌داد بلکه همواره مورد اتفاق نظر جمهور عالمان علوم طبیعی نیز بود یا حداقل اختلافات آن قدر جدی و مؤثر نبود که صحت کل آن علم را به مخاطره بیندازد. با این حساب بعد از بیش از 25 قرن از گذشت فلسفه، گویی عملاً هیچ پیشرفتی حاصل نشده و همچنان دست ما کوتاه و خرمای معرفت بر نخیل.

با این وجود از اواخر قرن 19 بود که فیلسوفی به نام ادموند هوسرل درصدد برآمد تا فلسفه را از وضعی که دچارش شده بود برهاند و شکوه و اقتدار از دست‌رفته آن را این بار در جامه و کسوت علم، بدو بازگرداند. هوسرل خود پیش‌تر از آنکه به فلسفه مشغول باشد به تحصیل ریاضیات می‌پرداخت و شاگرد نوکانتی عصرش، برانتانو بود. هوسرل به پی‌ریزی فلسفه به منزله علمی متقن برآمد و نقطه عزیمت خود را به منظور رسیدن به این هدف در پدیدارشناسی قرار داد.

ریشه‌های پدیدارشناسی را تا چند قرن پیش‌تر از هوسرل در آثار فیلسوف ساده‌نویس و در عین حال تاثیرگذار فرانسوی یعنی رنه دکارت می‌توان یافت. اما باید توجه داشت هرچند پدیدارشناسی هوسرل به نوعی وامدار سنگ بنایی است که دکارت آن را نهاد، اما هیچ‌گاه دکارت نتوانست پروژه خود را به گستردگی، عمق و دقتی که هوسرل بدان بخشید، مطرح سازد. به بیان دیگر می‌توان گفت تمام تلاش دکارت، به این گزاره که #171; می‌اندیشم، پس هستم; ختم می‌شد.

همانطور که خود هوسرل هم نشان می‌دهد این گزاره نمی‌تواند پلی قابل اعتماد به روی شکاف و دره‌ای باشد که خود دکارت عمق و عظمت آن را به ما نشان داده بود. واقعیت این است که دکارت هرچند همچون کاشفی بزرگ اهمیت و عظمت این شکاف و دره عمیق میان ما و جهان را به ما شناساند، اما بی‌شک هیچ‌گاه نتوانست همچون مهندسی توانا پلی قابل اعتماد به روی آن بنا کند. اما باید لحاظ داشت که پدیدارشناسی در امتداد پروژه دکارت پی‌ریزی شد و می‌توان گفت سرمنزل عزیمت هوسرل آنجایی است که دکارت رسالت خود را پایان یافته می‌داند.

## پدیدارشناسی چیست؟

اصطلاح #171; Phenomenology; که پدیدارشناسی معادل آن است، ریشه‌هایش به فیلسوفان یونانی می‌رسد. یونان فعل فنومن #171; phenomen; را به معنای درخشش، ظهور و آشکارگی می‌دانستند؛ تعبیری که امروزه معادل #171; appear & raquo; در انگلیسی و #171; نمودن; در زبان فارسی است (افلاطون تعبیر فنومن را در مقابل آیدوس به‌کار برده که همان موجودات عالم محسوس فاقد اصالت بوده و سایه‌گون، متغیر و جزئی هستند).

این اصطلاح بعدها توسط متکلم و عارف آلمانی، اوتینگر، در سال 1736 برای نخستین بار در مفهوم تئولوژیک به‌کار برده شد. خود کانت نیز درصدد بود فصل اول کتاب نقد عقل محض را که اکنون نامش #171; زیبایی‌شناسی استعلایی; است پدیدارشناسی بگذارد تا اینکه این مفهوم این بار در هگل در معنای جدید و متفاوتی بروز و ظهور یافت؛ یعنی نه به‌عنوان ظاهر و نمود-

که برای شناخت ذوات از آن باید گذر کرد- بلکه به‌عنوان جلوه، وجهه و مرتبه‌ای از ذات مطرح شد. پدیدارشناسی، امروزه دارای 3 جریان عمده است: 1- جریان constitutive؛ که به مسئله آگاهی توجه دارد. طرفداران این جریان، سنت هوسرل را به نحو ناب انجام داده و به حوزه آگاهی کشانده‌اند، همچون اروم گوریچ. 2- جریان essential؛ که داعیه آن ذوات است. 3- جریان existential؛ که به توصیف وجود انسان می‌پردازد. فیلسوفان اگزیستانسیالیسم، همچون هیدگر، سارتر و مرلوپونتی، از این جمله‌اند.

## هوسرل و پدیدارشناسی

از عمده مفاهیم مهم در پدیدارشناسی، مفهوم اپوخه کردن و به تعبیر فارسی آن، به تعلیق درآوردن است؛ یعنی آنجایی که حکم در حیط هستی و عدم چیزها صرف نظر شده و هرگونه اظهار نظری درباره آنان به تعلیق درمی‌آید. باید دقت داشت که در پدیدارشناسی، ما نسبت به حکم در هستی و عدم چیزها صرف نظر می‌کنیم و نه در خصوص خود هستی و عدم چیزها؛ یعنی عملی که ما را مطلقاً از هر قضاوتی درباره وجود زمانی و مکانی بازمی‌دارد. این نوع نگاه 2 پیامد و نتیجه جدی و اساسی دارد؛ اولاً جهان را در خلوص ماهوی آن ارائه می‌دهد، ثانیاً جهان را به مثابه متضایف و همبسته به آگاهی من به مثابه جهانی که برای من وجود دارد کشف می‌کند. بر این اساس یکی از عمده تفاوت‌های میان اپوخه دکارتی و اپوخه هوسرلی نمایان می‌شود. در اپوخه دکارتی به کلی ذهن، منسلخ از چیزها و امور عالم است به طوری که دیگر هیچ چیز باقی نمی‌ماند تا بتوان بر پایه آن دست به ساخت و تاسیس معرفت زد؛ مگر یک 171؛ اندیشیدن؛ که لزوماً باید از پیش، فرض شده باشد تا بتوان نتیجه گرفت 171؛ می‌اندیشم، پس هستم؛. در اپوخه دکارتی همه چیز در وضعیت تعلیق قرار می‌گیرد و حتی اندیشیدن نیز به منزله یک ایده خالی و تهی از هرگونه تصویر تعیین درک می‌شود.

اما در اندیشه هوسرل، ذهن مطلقاً خالی از امور و چیزها نیست بلکه بعد از اپوخه کردن تمام چیزها، یک چیز باقی می‌ماند و آن پدیدارهایی در آگاهی است. این پدیدارها صرف‌نظر از وجود و عدمشان و صحت و سقمشان در ما پدیدار هستند. هوسرل به ما نشان می‌دهد که اگر درباره هر چیزی بتوانیم شک کنیم درباره تصاویر و پدیدارهای ذهنی خودمان نمی‌توانیم شک کنیم. بر این اساس آگاهی، همواره آگاهی از چیزی است؛ یعنی ما آگاهی خالی نداریم. ما همواره به چیزی آگاهی داریم که به آن حیط التفاتی گفته می‌شود.

آنچه باعث می‌شود ما چنین یقینی در خصوص پدیدارهای ذهن داشته باشیم، بدهت یقینی است که در ما حادث می‌شود. هوسرل به 2 نوع بدهت معتقد است: بدهت یقینی و بدهت قطعی. بدهت قطعی از آنجا که متوجه حیط وقوعی و وجود خارجی‌اشیاء است از گزند شک مصون نیست در حالی که بدهت یقینی دارای این ویژگی بارز است که یقین به وجود چیزها یا وضعیت‌های بدیهی است... بنابراین پیشاپیش، هرگونه شک قابل تصور را به مثابه شک بی‌محتوا منتفی می‌کند. در این نوع بدهت که متعلق آگاهی است، به هیچ وجه امکان شک در آن واقع نمی‌گردد.

در فلسفه هوسرل این بدهت یقینی در پرتو شهود ایجاد می‌شود. البته همانطور که مشخص است در طول تاریخ فلسفه از نوع شهود صحبت شده است؛ شهودهای ایمانی در میان فیلسوفان قرون وسطی و برخی فیلسوفان اگزیستانسیالیست، شهود ذوات در فیلسوفان ایدئالیست و شهودهای تجربی در تجربه‌گرایان با صرف نظر از شهودهای ایمانی که بیشتر در حوزه تئولوژی و اخلاق مطرح است. هوسرل همچون کانت هم به شهودهای تجربی معتقد است و هم به شهودهای ذوات. البته در کانت شهودهای ذوات به صورت شهود مقولات و شهود عناصر و قدم فاهمه به نحو پیشینی مطرح است. هوسرل بر این باور است که هر دو شهود به نحو همزمان در فرد رخ می‌دهد و ادراک ذوات و محسوسات را میسر می‌سازد.

## ماهیت ذات

همانطور که پیش‌تر اشاره شد، تا پیش از هگل توجهی به پدیدار نمی‌شد اما از زمان هگل بود که پدیدار به‌عنوان جلوه‌ای از ذوات تلقی شد. لذا در فلسفه هوسرل در پرتو توجه به پدیدارها، ما به ذوات در قالب شهودهایی دسترسی می‌یابیم. در اینجا این ذوات هستند که پایه‌های پدیدارشناسی را ایجاد می‌کنند.

هوسرل معتقد است در طول تاریخ فلسفه و علوم همواره نسبت به ذوات و ماهیات بی‌توجهی صورت گرفته است. حتی قوانین علمی آنگونه که بعد از هیوم رایج شد به صورت معیت، توالی و تعاقب فنومن‌ها تفسیر شد. لذا در این تفکر ما با نفی ذوات و ماهیات مواجه هستیم.

هوسرل به ما می‌گوید که تنها ذوات از یک ضرورت و بدهت برخوردار است و این ذوات بنیان هر چیزی قرار می‌گیرد. (این امر نامتغیر که در بین دگرگونی‌ها یکسان باقی می‌ماند عبارت است از ذات این نوع اشیا، که بدون این ذات آن اشیا غیر قابل تفسیر، یعنی غیر قابل تفکرند).

براین اساس به روشنی فهمیده می‌شود که تنها چیزهایی قابل اعتماد در نزد ما، ذوات اشیا هستند و هر آنچه می‌خواهد علم نامیده شود باید مبتنی بر فهم و توضیح این ذوات باشد. فلسفه نیز تنها با توجه به این ذوات است که می‌تواند به یک علم متقن مبدل شود. لذا هرگونه پژوهش فلسفی لزوماً به منزله پژوهش در ذوات است. بنابراین هرگاه هوسرل از فلسفه به‌عنوان علم متقن سخن می‌گوید باید دانست که منظور و مراد او توجه به خود اشیا و به تعبیر خود هوسرل بازگشت به خود چیزهاست. و علم پدیدارشناسی نیز در راستای بسط چنین نظری شکل یافت.

